۳

واین اقوال همه بر مجرد احتمالند و جزم بهیچ یک از اینها نتوان کرد در امثال [illegible]
اقوال نفوس قدسی و نصوص کتب سماوی باید کرد ولله [illegible] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین والصلوة والسلام علی محمد واله الطیبین
در شهور سنه خمس وعشر وثمانمائه اسکندر بن عمر الشیخ از اصفهان کس فرستاد بشیراز نزد سید مرحوم مغفور مولانا
علامة العلماء زین الدین علی الشهیر بسید شریف از او سؤال کرد که مقصود از آفرینش چه بود وآفریده اول چیست
وشرط آن کیست وغرض از سؤال وصراط وغیره آن چیست ودوزخ واعراف چیست ومعراج حضرت رسالت

چهارم آنکه وقت قیام قیامت فانی شود — در بیان آنکه روح جزو قالبست ودر این چهار وجه است اول آنکه
چون شخصی را هیچ حس آید گوید که من حسین کردم و خیال کردم واو در آن حالت که این سخن گوید بر آن مخصوص که منم قادرست
از جمله اعضای ظاهری وباطنی واین مقدارست که معلوم مغایر غیر معلوم باشد دوم آنکه جزو اعضا پیوسته در زیاده و
نقصان و تبدل والانحلال است وروح از اول عمر تا آخر عمر بر یک حالت باقی است وبالقوة البتة جز عین باقی بود سیم آنکه ادراک
ادراک کلی و جزوی بکند و هیچ عضو از اعضای مجموع بدن موصوف بدین صفت نیست پس باید که او تمام وکمال روح باشد
چنانکه در حیات آن حاصل شود اگر روح غیر جسد نبودی بایستی که حسین نبودی چهارم آنکه دلالت بقاء روح دالست بر آنکه
روح غیر جسد است — در بیان حدوث روح این بر وجوه است اول آنکه روح ممکن الوجود است وهر چه ممکن الوجود بود
محدث بود پس روح محدث باشد دوم قول خدای عز وجل است ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا مراد از خلق روح است وتصویر اجسام
وهر چه مخلوق باشد حادث باشد سیم قول خدای تعالی ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الی قوله فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا
آخر واین خلق آخر نیست مگر نفخ روح والا کرده باشد پس روح محدث باشد — در آنکه اتفاق انبیا علیهم السلام واولیا
وحکما است در بقاء روح واتفاق ایشان حجت ظاهرست دوم قول خدای است ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم وبضرورت معلوم است که بدن مرده است پس زنده روح باشد سیم قول رسول صلعم لما اصیب اخوانکم باحد
جعل الله ارواحهم فی اجواف طیر خضر ترد انهار الجنة وتاکل من ثمارها وتاوی الی قنادیل من ذهب معلقة فی ظل العرش وقوله
لعم تعرض اعمال العباد علی الله تعالی کل خمیس واثنین وتعرض علی الانبیاء والابرار یوم الجمعة فیفرحون بحسناتهم وتزداد وجوههم
بیاضا وتشرقه فاتقوا الله ولا تؤذوا امواتکم وقوله صلعم اذا وضع المیت علی النعش یقول یا اهلی ویا ولدی لا تلعبن بکم الدنیا
کما لعبت بی وقوله ان اعمالکم تعرض علی عشایرکم واقاربکم من الموتی فان کان حسنا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا

چهارم آنکه وقت قیام قیامت فانی شود   در بیان آنکه روح جزو قالب و در این چهار وجه است اول آنکه

چون شخصی را مهمی پیش آید گوید که من حسین کنم و خیال کنم او در آن حالت که اشارت میکند بر آن مخصوص که منم فارغ است

از جمیع اعضای ظاهری و باطنی و این مقدار است که معلوم مغایر غیر معلوم باشد دوم آنکه جزو اعضا پیوسته در زیاده و

نقصان و تبدل و انحلال است و روح از اول عمر تا آخر عمر بر یک حالت باقی است و باقی البته جزو غیر باقی بود سیم آنکه ادراک

ادراک معانی کلیه و جزویه میکند و هیچ عضو از اعضای مجموع بدن موصوف بدین صفت نیست پس باید که او تمام و کمال روح باشد

چنانکه در نهایت آن واضح شود اگر روح جزو جسد بودی بایستی که چنین نبودی چهارم آنکه و لا بقاء روح دال است بر آنکه

روح جزو جسد نیست   در بیان حدوث روح این سه وجه است اول آنکه روح ممکن الوجود است و هر چه ممکن الوجود بود

محدث بود پس روح محدث باشد دوم قول خدای عز و جل است و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا مراد از خلق روح است و تصویر اجسام

و هر چه مخلوق باشد حادث باشد سیم قول خدای تعالی و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الی قوله فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا

آخر و این خلق آخر نیست مگر خلق روح و الا کرر باشد پس روح محدث باشد.   در آنکه اتفاق انبیا علیهم السلام و اولیا علیهم

و حکما است در بقای روح و اتفاق ایشان حجت ظاهر است دوم قول خداست و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا

بل احیاء عند ربهم و بضرورت معلوم است که بدن مرده است پس زنده روح باشد سیم قول رسول صلی الله علیه لما اصیب اخوانکم باحد

جعل الله ارواحهم فی اجواف طیر خضر ترد انهار الجنة و تاکل من ثمارها و تاوی الی قنادیل من ذهب معلقة فی ظل العرش و قوله

لیعرض اعمال العباد علی الله تعالی کل خمیس و اثنین و تعرض علی الانبیاء و الابرار یوم الجمعة فیفرحون بحسناتهم و تزداد وجوههم

بیاضا و اشراقا فاتقوا الله و لا تؤذوا موتاکم و قوله ایضا اذا حمل المیت علی النعش و یقول یا اهلی و یا ولدی لا یلعبن بکم الدنیا

کما لعبت بی و قوله ان اعمالکم تعرض علی عشایرکم و اقاربکم من الموتی فان کان حسنا استبشروا و ان کان غیر ذلک قالوا

انسان بواسطه حصول کمالات و وقوف بر مجهولات بوده باشد و که ورت بواسطه فقدان کمال و اشتیاق ایشان بعدم تمکن

از تحصیل آن و بعضی دیگر گفته اند که نفوس بشر را چهار مرتبه است مرتبه اول نفوس کامله اند در قوت علم مجرد از رذایل و

اخلاق ردیه و آنها ارباب سعادت عظمی اند و ایشان را بعد از انقطاع تعلق اشتیاقی به بدن نماند الا بدین واسطه عیش باشند

مرتبه دوم نفوس کامله اند در قوت علمی لکن متخلق باخلاق ذمیمه و ملکات ردیه اینها را نیز بعد از مفارقت حجاب باشد

و کدورت بنا بر حصول کمال مر ایشان را ارباب سعادت و اخلاق ذمیمه معذب باشند چندانکه زایل شود و بسعادت عظمی رسند

مرتبه سیم نفوس ناقصه اند در قوت علم خالی از اخلاق ردیه و اینها را بعد از مفارقت هر چند احتیاج باشد باز آن

دیگر تا کمال حاصل کنند احتمال دارد که متعلق نشوند بابدان و بنا بر آنکه بقاء باطله و ملکات ذمیمه منصف شده معذب

و احتمال دارد که متعلق بابدان از برای تحصیل کمال که محتاجند به آن مرتبه چهارم نفوس ناقصه در کمالات متصف بملکات

ردیه و اینها را احتمال عذاب مؤبد باشد و احتمال آن است دارد که بواسطه ملکات و هیئات ردیه متعلق شوند به بدن حیوان دیگر

و این اقوال همه مجرد احتمالند و جزم هیچ یک از اینها نشاید بلکه در امثال این معانی تتبع آثار

اقوال نفوس قدسی و نصوص کتب سماوی باید کرد   و الله اعلم بالحقایق

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و لا عدوان الا علی الظالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله اجمعین

در شهور سنه خمس و عشر و ثمانمائه اسکندر بن عمر الشیخ از اصفهان کس فرستاد و شیراز از نزد سید مرحوم مغفور مولانا

علامة العلماء زین الدین علی المشهور به سید شریف از او سؤال کرد که مقصود از آفرینش چه بود و آفریده اول

و شرط سلوک و غرض از سؤال و صراط و غیر آن جنت و دوزخ و اعراف چیست و معراج حضرت رسالت

طایفه‌ای دیگر گفته‌اند و عقلا را معلوم است که لایق مرتبه سلطنت و حشمت پادشاه نباشد که بخودی خود همه کارها را
مباشر شود و جزویات و محقرات احوال را خود ضبط کند بلکه مناسب آن است که یکی از خدام را که برگزیده و کافی و فطنت و
قوه ضبط و کفایت موصوف باشد برای آن کار تعیین کند و امور سلطنت و رعایت رعیت را با او مفوض گرداند
تا او بفرمان پادشاه متصدی آن کار گردد و هر چه از امور عظام باشد بخودی خود مباشر آن شود و در کارهای دیگر نواب را
تعیین کند و هر یکی از آن نواب از برای کارهای خود کارکنان را معین سازند تا مجموع امور مملکت بر آن وجه که مراد
که مراد پادشاه و فرمان او باشد مضبوط و مرتب گردد و این ضبط و ترتیب از پادشاه است لیکن بر دست کارکنان
و کارکنان ساخته گردد بعضی بی‌واسطه و بعضی بواسطه و چون این معنی معلوم شد هیچ شبهه نماند که حضرت واجب الوجود
در غایت عزت و عظمت و بی‌نیازی است و ممکنات که در وجود و کمالات خود محتاجند بغیر او شمار ایشان بسیار است
بحسب شرف و حشمت سلطنت لایق آن حضرت نباشد که همه مراتب را بخودی خود مباشر گردد و مناسب آن است
که یکی را که شرف وی بیشتر باشد ایجاد کند و تدبیر امور مملکت بوی مفوض سازد و او را نیز در آن ترتیب
گفته شد کارکنان بی‌واسطه و بواسطه ساخته گرداند چون فرشتگان سماوی و ستارگان که از عالم علوی‌اند و چون
طبایع عنصری و صور معدنیه و نفوس قوای نباتی و حیوانی و قوای انسانی که از عالم سفلی‌اند و اینها را فرشتگان
ارضی خوانند و هر یک را بکاری مشغول کرده‌اند و ضبط ممالک سلطنت حقیقی بجای آورند بر آن وجه که لایق حضرت
صمدیت و رضای وی باشد لیکن بحسب وجوه چون جوهر اشرف است از عرض که محتاج است بوی و مجردات
لامکانی که مستغنی‌اند از ماده جسمانی اشرف‌اند از مادیات که در تعین مکانی و ماده از جهت جسمی از مرتبه و حکما
میگویند که اول [illegible] جوهری است لامکانی مجرد از ماده جسمانی که فیض وجود از حضرت عزت با او رسیده و بواسطه

و در وجود این عالم بحثی نیست دوم عالمی لامکانی است که آن را عالم غیب و عالم معنی و عالم امر گویند و این عالم
مجرد است که قابل اشاره نیست و مجموع فرشتگان مقرب که آن را ملأ اعلی گویند و حکما آن را عقول خوانند و فرشتگان
سماوی و ارواح بشری که آن را نفس ناطقه خوانند از این عالم امرند و در وجود این عالم خلاف است اکثر
عالم لامکانی را انکار کرده‌اند و میگویند همه فرشتگان و ارواح انسانی از قبیل جسم و جسمانیند و بر قول ایشان روح
آدمی در بدن باشد و ترکیب اخلاط میان ایشان بر آن وجه بود که میان [illegible] نباتات بود لکن این قول مرجوح
و بقول محققان شرع و حکما چه آدمی مرکب از چهار عنصر است خاک و آب و هوا و آتش و از این جهت این
دو عنصر در قرآن مصرح است و آن دو دیگر مضبوط حمأ مسنون و کالفخار مرموز است و روح آدمی لطیفه‌ای است
پس در بدن نباشد لیکن تعلق به بدن دارد تعلق عاشق بمعشوق بنا بر آنکه کمالات روح و لذات وی موقوف است
بر تصرف در بدن و استعمال حواس ظاهر و باطن و چون روح در غایت لطافت است و بدن در غایت کثافت
و تعلق میان ایشان بغایت دشوار بود حق سبحانه بحکمت تقدیر و اسباب بخاری لطیف از اخلاط بدن پیدا کرد که
آن را روح حیوانی خوانند و بعروق و شرایین در همه بدن ساری گشت و روح آدمی اول تعلق بآن بخار لطیف گرفت
و بواسطه وی تعلق و تصرف شد در مجموع بدن و چنین [illegible] جسمانی در آنها تصرف میکند و وادار
[illegible] بجانب خود میکشد و نباشد که روح انسانی بواسطه خاصیت [illegible] در بدن تصرف کند و اگر چه در بدن
نباشد و مراد از ترکیب روح با بدن همین تعلق است که گفته شد از آنجا که میان ایشان اختلاط و امتزاج
چنانکه میان خاک و آب می‌شود و بقول این محققان هرگاه که بدن آدمی را در رحم مزاجی حاصل شود مناسب روح انسانی

هستی که در شرح دادایست او هم داکرده و بعضی از مرتاضان که تعلق روح ایشان به بدن ضعیف شود پرتوی از آن لذات
در این حالت بر ایشان رسد و عبارت ایشان از تقریر کردن آن عاجز آید و دانستن این حالات بطریق ذوق و وجدان میسر شود
و دراین بحث ما را از این معنی زیاده نصیبی نباشد و لذات عاشق از شمایل معشوق صوری با آن لذات روحانی اندک مناسبتی
باشد و پوشیده نیست که هرگاه که حسن و کمال معشوق مجازی زایل بود و لذت و بهجت از مشاهده وی ضعیف گردد
و از اینجا معلوم شود که چون جمال معشوق حقیقی بی‌غایت است وجدان فرح و لذت و بهجت از مشاهده وی بی‌نهایت
باشد و شک نیست که مراتب آدمیان در معرفت مبدأ و معاد و کمالات خلقی نامحصور است پس لذت آنچه لذات
روحانی نیز دارای مراتب بسیار باشد و هر یک از ارواح به مرتبه لذت خود برسند این است رسیدن ارواح به مرتبه و منزله
روحانی خود بحسب علم و عمل و آیه و آلاءِ اکبر در جنات و اکبر تفضیلا اشارت به اختلاف این مراتب و اگر روح آدمی در زمان
تعلق اعتقاد باطل و اخلاق ناپسندیده حاصل کرده و کدورات صفات بشریت متراکم شده بعد از مفارقت بدن از
درگاه حضرت عزت محجوب باشد و در ظلمات او صاف بشریت که قضای رحمت مبتلا و متألم گردد از جهت
فوات لذات حسی که بآن معتاد بوده است متحیر باشد و طالب آن لذت نیابد و آن اخلاق و صفات رذیله او
در کسوت مار و کژدم و آتش سوزان و سایر عقوبات که مذکور است در شرع بر وی ظهور کند و چون روح در رقت
لطافت است الم و محنت و عقوبات وی در غایت شدت بود از آلام و عقوبات جسمانی زیاده باشد و چنانکه
لذات روحانی بر لذات جسمانی فایق است مراتب عقوبات روحانی بحسب مراتب نقصانات و تعلقات بالذات
جسمانی متفاوت باشد و هر یک از ارواح ناقصه بمنزله و مرتبه عقوبت خود برسند آن قیاس که ارواح کامله

وچون جرمی

و چون جرمی از جرم مقرر آن است پس جمهور شریعه او نیز جسم باشد چون و کرد شکال دیگر نیست که جرمی در زمان
ایشان را بطریق بعثت و رسالت جهت دعوت پیش غیر انبیا نرود زیرا که بعوث از برای دعوت خلق است انبیا و لازم نیست که بعد
غیر انبیا این طریق ظاهرا ممنوع است و حکما میگویند که جبرئیل از عالم امر و ملکوت است نه از عالم خلق و جسمانیات و
او عبارت است از عقل عاشر که عالم عناصر با مر خالق بر و مفوض است داد را عقل فعال خوانند و هرگاه که
حرکات افلاک و اوضاع کواکب در ماده عناصر بسیطه و مرکبه استعداد و قابلیت چیزی پیدا شود از عقل فعال آن
چیز بروی فایض گردد و وحی انبیا و تعلیم ایشان و افاضت کمالات بر ایشان غالبا بتوسط عقل فعال باشد بنا
بر اتصال معنوی میان ارواح انبیا و میان این فرشته مقرب والله اعلم بحقایق الامور
در بیان شیطان در میان مردم مشهور و معتاد است که چون کاری نیکو و فایده‌مند از ایشان صادر میشود آنرا
بتوفیق حق عز و علا نسبت میکنند و شکر میگذارند و اگر کاری بد و ناپسندیده از ایشان ظاهر میشود آنرا
بوسوسه شیطان نسبت میدهند و او را لعنت میکنند و در ظاهر شریعت وارد است که شیطان از آتش آفریده است و
او را تصرف در آدمی بطریق وسوسه و اغوا باشد و این معنی مخالف اعتقاد معتزله است زیرا که معتزله میگویند
که افعال اختیاری آدمی را خالق و موجد آدمی باشد یعنی حق عز و جل در آدمی قدرت آفریده است و زمام اختیار
بوی داده تا او باختیار خود افعال اختیاریه خود را می‌آفریند و بر این مذهب شاید که حق سبحانه و تعالی مخلوقی را از
آتش بیافریند و او را قدرت بر وسوسه و اغوای آدمیان بدهد و زمام اختیار بدست او نهد تا او در ایشان بر این وجه
تصرف کند و آن تصرف فعل او بوده صادر از آن مخلوق باختیار وی چنانکه فعل اختیاری عباد صادر است از عباد

از آن روی گفته‌اند که مراد از بهشت ای رعایت عدالت در جمیع افعال چنانکه هیچ نقصان و زیادتی واقع نشود و حکمای

بطرفی نادیده بکوشند در حکمت عملی مقرر شده که آدمی را سه قوه است یکی قوه نظری نطقی برای ادراک اشیاء

دنیوی و آن را نفس ملکی خوانند دوم قوه شهوی است از برای جذب ملایم و آن را نفس حیوانی خوانند سیم

قوه غضبی از برای دفع ناملایم و آن را نفس سبعی خوانند و هر یک از این قوی را در افعال خود سه مرتبه است چنانکه

در کتب مشروحست افراط و تفریط و توسط و هر دو طرف مذموم‌اند و طرفین را نسبت نسبت دهنده فلسفه مربوط چنانکه هیچ

طرف اصلاً میل نباشد بلکه در حاق وسط باشد و رعایت این حالت در غایت صعوبت و دشواری است و

بمنزله آنست که گذر از دشواری بر چنان جسری که وصف کرده شد و جمعی از صوفیه گفته‌اند که صراط استقامت در

افعال و اقوال و احوال است و مآل این عبارت راجعست بانکه گفته شد و فی الجمله تاویل صراط مستقیم مشهور است

و در تاویل میزان چنین گویند که آثار اعمال نیک و بد و صغیره و کبیره در روح آدمی ثابت است و هر یک را یک عدد

لذتی و الم است و حال هر یک بر وی روشن است و وقع منصوبست پس سنجیدن اعمال وی را سبب

در نامه نوشته اند و بر روی عرض کرده رسیده و اثبات نموده بر وجهی که هیچ نقصان از آن نتوان کرد و تاویل

میزان اعمال است که گفته شد و در قرآن مذکور است که دوزخ احاطه کرده است هر دو راه طایفه است که از

انکار بر دوزخ در شوند و مشهور است که بهشت را هشت در است و از ابواب دوزخ هفت و در این باب گویند که حواس ارکان

در ظاهر پنج‌اند چنانکه معلومست و در باطن نیز پنج‌اند و هر که از باطن مرکب است که معاوده آن دو است

بحفظ یا بتصرف و هر یک از این هفت حواس که آدمی را بجانب محسوسات و لذات حسی بکشد پس گاه

ارواح در آن مرتبه باشند میان بهشت و دوزخ و اعراف اشارت بآن مرتبه است

معراج حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و سلم جمهور است از سلف و خلف گفته‌اند که عروج بجسم بود و طایفه بر آن رفته‌اند

که بروح بود و موکد این قول است آنکه در روایتی آمده است که و هو نایم و در روایتی لا غذاء الیقین النوم حقیقی

و الیقظا و اهل حدیث گویند که معراج دو بوده است یکی بروح در خواب پیش از بعثت و دیگری بجسم در بیداری

بعد از بعثت و در احادیث صحیحه ذکر براق و جبرئیل است لیکن هیچ یک از تندی کردن براق و مدد کردن جبرئیل

و باز ماندن براق بر رسیدن بآسمان هفتم و باز ماندن جبرئیل نزد سدره منتهی وقوف در آن احادیث مذکور نیست اگر

چه در بعضی روایات ضعیفه آمده است بر تقدیری که این امور نیز بصحت پیوندد تفسیر قصه معراج جسمانی

در بیداری چنانکه پیش اهل ظاهر است آن است که تندی کردن براق نیز است بلکه کسی دیگر را بوی

نشسته است بلکه این رکوب خاصه محمد است جهت تعظیم وی و مدد کردن جبرئیل است بلکه این فرشته

با وجود کمالات بسیار چه مقدار حضرت رسالت است چه معنا آن است که خدام پادشاه را امداد کنند در حالتی که

مرکب انقیاد نماید و این حکم بر مذهب اهل سنت و الا پر ظاهر است که ایشان انبیا را بر ملائکه تفضیل کرده‌اند

و تقریر مذهب معتزله آن است که پادشاه چون شخصی را اعزاز و اکرام میکند یکی از مقربان را امر فرستد که

با وی تواضع کنند و او را سوار سازد و اگر چه مرتبه آن مقرب زیادت باشد و بر مذهب حکما جبرئیل

بمنزله رسیده که از برای وی معراج است که عقل است محقق جبرئیل باشند و آن شخص از وی در گذرد تا پادشاه

رسد و مانده شدی براق از آنجهت باشد که او را قوه صعود و استعلا بر آنها نیست نباشد و تاویل معراج

شده تا بوش ... رسید و عجایب پنهانی مشاهده کرد تا وقتی چنین گفته اند که چون در آسمان هفتم معاونت حواس
نماند و سیر را به طاعت ... شد جذبهٔ الهی که محض موهبت بود در رسید و آن روح قدسی را به جانب لا ... کشید
بجز زمین و آسمان زمین وجهی ... از جهت آن جذبهٔ الهی که او مستوفی است در صورت آن چیزی که در غایت
نزدیک رای روح تصور کنند و باز ماندن جبرئیل در آن مقام ظاهر کنند بر مذهب جمعی که بر آن رفته اند که کمال
انبیا اگرچه ... کسبی است شاید که زیادت شود بر کمال فرشته با آنکه کمال فرشته دفعی و جبلی بود
... کسی که پیش وی فرشتگان مقرب در کمال زایدند بر آدمی بگویند که پیغمبر فرمود که آن رفرف اخضر که
بر وی بودم گاه مرا بالا بردی چنانکه گویا بالای بر اند و گاه فرود آوردی چنانکه گمان بردی که من از بالا
فرو افتم و در روح ایشان اشارت باشد بآنکه آدمی را در کمال ترقی و تنزل می باشد و کمال فرشتگان مقرب
ثابت ابد تغیر زیاده و نقصان نیست چیزی را در مرتبه امثال مصاحبت نباشد — در وصیت ...
الهام شریعت با فهام خواص و عوام میرسد و همه را از آن منتفع می باشد و اظهار ... الهام بر حسب
رفعت و دولت و ... میکند و بنا و لغت می کرد و احوال طریقت ... خواص فهم میکنند و آنها منتفع میشوند
بیشتر عوام آن را منکر باشند پس سخنان طریقت را باید که ... شریعت ادا باید کرد تا همه کس از آنجا
حظ خود برند و فایده بردارند و هیچ کس را در آن مضرتی نباشد و لاجرم که محض وحدت است در عبارت نگنجد
و هر کس که متوجه شود که اثبات توحید کند اثبات خود کرده باشد در توحید کردن و از اینجا معهود لازم
آید پس محض توحید نباشد چنانکه مشهور است و چند سخن در توحید حقیقی میسر نشود و اگر کسی خواهد که آن را اثبات

[illegible]